

توفیق فرزندان شهید اندرزگو، به ویژه دو فرزند ارشد وی در گردآوری اطلاعات دقیق و مستند در باره زندگی و مبارزات این شهید بزرگوار، درخور توجه و تقدیر است. طبیعتاً برخورداری از چنین پدری، هر فرزندی را برمی انگیزد تا در پی کشف حالات و رویدادهای زندگی وی تلاش کند، زیرا آگاهی بیشتر در باره مردان بزرگ، بر اشتیاق تحقیق در باره آنان می افزاید و مهر و احترام آنان را در ذهن مشتاقان معرفت تقویت می کند. سید محمود از اینکه تا کنون در باره زندگی و شیوه های کارآمد مبارزاتی شهید اندرزگو، تحلیل و بررسی شایسته و بایسته ای صورت نپذیرفته، آزاده خاطر است و این نه به دلیل انتساب به اوست که دغدغه وی نیز همچون تمام کسانی که نگران انقلاب و کشور و دین خویشند، عدم برخورداری نسل سوم از الگوهایی است که در غیبت آنها الگوهای واراداتی و کاذب، امکان ظهور و بروز پیدا می کنند.

« جلوه هایی از سلوک فردی و اجتماعی شهید اندرزگو » در گفت و شنود  
شاهد یاران با سید محمود اندرزگو

## مهارت های او حاصل معنویتش بود...

این فعالیتها، حجت شرعی را خودشان از مبانی و احکام اخذ می کردند و یا از مراجع می گرفتند؟ ایشان در ترور حسنعلی منصور، عامل بسیار مؤثری بود و اوج فعالیت های ایشان هم از سال ۴۳ و از همین واقعه شروع شد. از آنجا که امام معتقد به قیام همگانی مردم بودند و حرکت مسلحانه گروه های مختلف را تأیید نمی کردند، اعضای مؤتلفه حجت شرعی برای ترور منصور را که می خواست لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس ببرد، از آیت الله میلانی اخذ کردند. شخصیت آیت الله میلانی متأسفانه نه از نظر علمی و نه از نظر مبارزاتی، شناخته شده نیست. ایشان واقعاً ملجاء و پناهگاهی برای مبارزین بودند. کسانی که در مشهد و در خراسان فعالیت و مبارزه می کردند؛ خیلی خوب می دانند که آیت الله میلانی غیر از وجهه دینی و مرجعیت، شخصیتی سیاسی و مبارز بودند و مؤتلفه اسلامی و مبارزاتی از این قبیل، مجوز فعالیت های خود را از ایشان می گرفتند. حضرت امام هم به طور ضمنی از فعالیت های گروه های متدینی چون مؤتلفه حمایت می کردند. از قول مرحوم حاج احمد آقا نقل شده، « هنگامی که حضرت امام در ترکیه در کنار دریا قدم می زدند؛ فرمودند که من دارم در حق کسانی که منصور را ترور کردند، دعایم کنم. » امام سیاست خاصی داشتند و از گروه خاصی حمایت نمی کردند که اگر انقلاب شد، آن گروه طلبکار نباشد. در زمان طاغوت، گروه های مختلفی فعالیت مسلحانه داشتند، از جمله مجاهدین خلق که امام با وجود اصرار بسیاری از علما و مبارزین انقلاب، هیچ وقت از آنها حمایت نکردند؛ اما از بعضی از گروه ها حمایت ضمنی می کردند. جناب آقای حاج شیخ حسین غفاریان از فضایی قم برایم نقل می کرد که در نجف خدمت حضرت امام رسیدیم و گفتیم، « آقا! حاج شیخ عباس تهرانی در مدینه زندگی می کند. » ایشان

مردم را در جریان ستمگری ها و غارتگری های رژیم قرار می داد و حتی به مسائل بین المللی هم می پرداخت. مثلاً یک بار در روستایی بحث فلسطین و جنبش های آزادیبخش را مطرح کرد و به مردم آگاهی داد. حتی در مشهد هم همین طور بود. هنگامی که ناچار شد در مشهد ساکن شود، هم به تحصیل حوزوی خود در محضر بعضی از اساتید ادامه داد و هم با همان هیئت کت و شلواری، به تبلیغ پرداخت. این اواخر که در هیئت یک روحانی، توسط ساواک شناسایی شده بود، دیگر با این لباس تردد نمی کرد و لباس معمولی بر تن داشت، اما لحظه ای از تبلیغ و خطابه، غافل نبود.

در تاریخ مبارزات دینی و مذهبی، مبارزه به شیوه ای که ایشان دنبال می کرد، در بعضی از موارد سابقه ندارد و در مواردی هم فقط در حرکت فداییان اسلام، سابقه داشت. ایشان برای انجام



**هنگامی که شنید که امام در حق او دعا کرده اند، بسیار به خود می بالید که امام نسبت به او لطف داشتند. موقعی که ما بعدها خدمت امام رسیدیم، ایشان بسیار از شخصیت شهید اندرزگو تعریف و تمجید کردند و فرمودند، « ما مثل ایشان کم داشتیم و وجودشان برای انقلاب و نظام بسیار مایه برکت بوده است. »**

از آنجا که شخصیت علمی و حوزوی شهید اندرزگو تحت تأثیر شخصیت سیاسی و مبارزاتی ایشان، مورد غفلت واقع شده و با توجه به اینکه خود شما هم به تحصیل در علوم حوزوی اشتغال دارید، ابتدا بحث را بدین گونه آغاز می کنیم که فعالیت های شهید اندرزگو تا چه حد مورد تأیید بزرگان حوزه بوده و اساساً خود ایشان از نظر علمی در چه جایگاهی بوده اند و مجوز شرعی برای این گونه فعالیتها را چگونه اخذ می کردند و آیا خودشان در مرتبت صدور چنین مجوزی بودند یا نه؟ شهید اندرزگو پس از آنکه تحصیلات کلاسیک را رها کرد، از آنجا که در مساجد به دروس دینی و حوزوی علاقمند شده بود، وارد حوزه شد و این گونه مباحث را دنبال کرد. پس از اتمام دروس مقدماتی به حوزه علمیه قم رفت و از درس برخی از اساتید بهره مند شد و دروس عالی حوزه را تمام کرد، از جمله درس کفایه که آن را با آقای منتظری و آیت الله خزعلی طی کرد. مکاسب و رسائل را در خدمت آیت الله علوی گرگانی گذراند که اینک از مراجع هستند. همین امر نشان می دهد که ایشان در حین مبارزه از مسائل علمی و حوزوی دور نبود و هر گاه فرصت پیدا می کرد، چه در قم و چه در تهران، در مدرسه چیدر، قبل از آنکه شناخته شود، اهل بحث و درس بود و به مسئله تبلیغ بسیار اهمیت می داد. بسیاری نقل می کنند که ایشان با ساک کوچکی که در آن فقط وسایل ابتدایی و اندکش جا می گرفت، به نقاط دور افتاده کشور می رفت. در آن زمان هم که امکاناتی وجود نداشت و فعالیت در روستاها کار بسیار دشواری بود، اما ایشان وظیفه خود می دانست که بحث تبلیغ را جدی بگیرد و در این زمینه اخلاص زیادی هم داشت و کوچکترین چشمداشتی هم از کسی نداشت. اودر عین حال که مردم روستاها را نسبت به مسائل شرعی و دینی خود آگاه می کرد، روشنگری های مبارزاتی خود را نیز ادامه می داد و



برایشان ملاک بود.

شهید اندرزگو تا مدت‌ها با مجاهدین خلق همکاری داشت، تا زمانی که آنها دچار انحراف فکری و التقاط شدند. در سال ۴۹،۵۰ به محض اینکه متوجه می‌شود که اینها دچار انحراف فکری شده‌اند، همکاری اش را با آنها قطع می‌کند و وضعیت به شکلی درمی‌آید که مجاهدین، او را تهدید می‌کنند که اگر با ما همکاری نکنی، تو را می‌کشیم، در حالی که خیلی‌ها تا قبل از انقلاب و حتی پس از آن، با این گروه ارتباط داشتند. می‌خواهم عرض کنم که شهید اندرزگو با زیرکی خاصی این انحراف را سال‌ها قبل از انقلاب متوجه شد و همکاری خود را با آنها قطع کرد. او از نزدیک با این گروه همکاری داشت و شیوه‌ها و افکار آنها را به شکل روشنی می‌شناخت و بسیار هم هوشمند و باهوش بود و به محض اینکه احساس کرد آنها دچار انحراف شده‌اند، دیگر با آنها همکاری نکرد و همان طور که عرض کردم حتی از سوی آنها تهدید هم شد. برای او مرز ارتباط با سازمان‌ها و گروه‌ها، اسلام و دین بود. تا وقتی که آنها در خط امام و اسلام بودند، با آنها همکاری می‌کرد و اسلحه و پول در اختیارشان می‌گذاشت، اما به محض اینکه حس می‌کرد دچار انحراف شده‌اند و با نهی از منکر و امر به معروف هم به مسیر صحیح بر نمی‌گردند، بدون رودربایستی و با توجه به مصلحت که دیگران برایشان مهم بود، با آنها قطع ارتباط می‌کرد.

از نگاه ایشان نسبت به گروه‌های موسوم به ملی‌اطلاعی دارید؟ در این مورد به نکته خاصی برخورد کرده‌ام، اما می‌دانم که اکثر کسانی که از ایشان خاطرات دارند، کسانی هستند که در خط امام بودند و از همان زمان هم مبارزه امام را قبول و با ایشان همکاری داشتند و الان هم جزو افراد با سابقه انقلابی مذهبی و یاد بعضی از مصادر امور هستند. از کسانی که گرایش‌ها ملی داشتند، من ندیده‌ام که کسی از ایشان خاطره مهمی داشته باشد. شهید اندرزگو مرید و مقلد امام بود و چندان به خط ملی و مبارزات آنها اعتقاد نداشت و بیشتر متوجه گروه‌های مذهبی بود و با آنها الفت و همکاری داشت. او همیشه به تشکیل حکومت اسلامی بر اساس احکام اسلامی

عرفانی ایشان است. عمده‌تاً کسانی که اهل مبارزه مسلحانه هستند، حتی نسبت به مسائل اولیه عبادی خود توجه کافی ندارند و این مسئله در میان بعضی از گروه‌ها تا آنجا پیش رفت که حتی تغییر ایدئولوژی دادند. شهید اندرزگو از این جنبه در چه جایگاهی قرار داشتند؟

به نکته بسیار مهمی اشاره کردید و من می‌خواهم روی این نکته تأکید کنم، چون بیشتر بعد و چهره حماسی ایشان در منظر عامه مردم هست و ضرورت ایجاد می‌کند در پس این چهره حماسی، به ابعاد دیگر شخصیت ایشان نیز بپردازیم تا آشکار شود که این جنبه مبارزاتی و حماسی، در واقع نمود بیرونی چیزی است که در باطن و روح ایشان وجود داشت. یکی از نکاتی که دوستان و نزدیکان ایشان نقل می‌کنند، تعبد ایشان به احکام شرعی و تقید ایشان به نماز اول وقت بوده که در چهره‌های چریکی و مبارزاتی، کمتر می‌بینیم. آنها این طور توجیه می‌کنند که چون داریم مبارزه می‌کنیم، اگر آن حکم شرعی یا عبادی انجام نشود، اشکال ندارد، اما یکی از ویژگی‌های بارز شهید اندرزگو تعبد و تقید ایشان به رعایت احکام شرعی بود و همین، موجب خودساختگی و تقوای قوی در ایشان بود که به ایشان جهت می‌داد و مسیر را برایشان روشن می‌کرد. در آیات قرآن و در روایات، به تقوا اشارات صریحی شده است، از جمله «من یتق الله یجعل له مخرجاً» و یا «من یتق الله یجعل له فرقاناً» کسانی که تقوا داشته باشند، خداوند مسیر و جهت را برایشان روشن می‌کند. یکی از ویژگی‌های شهید اندرزگو تعبد ایشان به دستورات دین، تقید به انجام واجبات و مستحبات و نوافل، نماز اول وقت و توسل به اهل بیت بود. کسانی که دست به مبارزات مسلحانه می‌زنند، غالباً انسان‌های قسی‌القلبی می‌شوند، آهی و سوزی ندارند، ولی شهید اندرزگو به این دلیل مسیر صحیحی را پیمود که دارای رقت قلب بود. هنگامی که روضه اهل بیت (ع) خوانده می‌شد و یا خودش می‌خواند، مثل باران، اشک می‌ریخت و در همه مبارزاتش هم این توکل و توسل نمود داشت و این مسئله در خاطرات همه دوستان ایشان نقل می‌شود. مرحوم ابوترابی خاطرات قشنگی از شهید اندرزگو داشتند و می‌گفتند که ایشان با توسل، مبارزه را پیش می‌برد. پدرم بارها به مادرم گفته بودند که امام زمان (عج) خیلی به من لطف داشتند و کمک کردند. یکی از خاطرات جالب، زندانی شدن آقای نحوی است که ایشان خواب حضرت را می‌بیند و در عالم رؤیا از شهید اندرزگو سخن به میان می‌آید که خوب از خود ایشان بشتوبید.

شهید اندرزگو چه از نظر تأمین تسلیحات و چه منابع مالی، در واقع لنگرگاه بسیاری از گروه‌های مبارزه به حساب می‌آمد. در این روابط، ایشان تا چه حد این جنبه‌های معنوی و عرفانی را دخالت می‌داد، چون برای بسیاری مهم نبود که طرف مقابل به احکام دینی مقید باشد یا نباشد و صرف مبارزه با رژیم شاه،



**کسانی که دست به مبارزات مسلحانه می‌زنند، غالباً انسان‌های قسی‌القلبی می‌شوند، آهی و سوزی ندارند، ولی شهید اندرزگو به این دلیل مسیر صحیحی را پیمود که دارای رقت قلب بود. هنگامی که روضه اهل بیت (ع) خوانده می‌شد و یا خودش می‌خواند، مثل باران، اشک می‌ریخت و در همه مبارزاتش هم این توکل و توسل نمود داشت.**

می‌گفت که حضرت امام خودشان به من فرمودند، «زندگی او را از وجوهات شرعیه تأمین کنید». امام از فعالیت‌های شهید اندرزگو مطلع بودند و مادرم نقل می‌کنند که شهید اندرزگو بسیار نسبت به مسائل دینی مقید بود و بدون اذن امام، آب هم نمی‌خورد و از امام اطاعت محض داشت. دوستانش هم نقل می‌کنند که شهید قسم خورده بود تا پایان عمرش به غیر از امام از کسی تقلید نکند. همین نشانه‌ها مؤید آن است که امام، حرکت یک روحانی را که بر اساس مبانی و احکام، مبارزه می‌کرد، قبول داشتند. غالب کسانی که ایشان طراح ترور آنها بوده یا شخصاً در این کار، نقش داشته، افراد مهدور الدمی بوده‌اند. مثلاً رؤسای ساواک یا شکنجه‌گران بودند و در قتل عام و شهادت مردم، دست داشتند و طبعاً بنا بود پس از اخذ فتوا یا مراجع و بزرگان، آنها را از میان برمی‌داشتند. در مواردی که دسترسی به مراجع ممکن نبود، ایشان تا چه حد بر اساس استنباط شخصی خود عمل می‌کرد؟ ما نشدیدیم که ایشان در جایی شخصاً عمل کند. در مواردی برای دفاع از خود، تیراندازی می‌کرد، اما در ترور افراد، نشدیدیم که ایشان سرخود عمل کرده باشد.

**تحصیلات ایشان در حوزه تا چه سطح بود؟**

چون در جاهای مختلف درس می‌خواند و زندگی خاصی هم داشت، خیلی برپایمان مشخص نیست. آنچه که مسلم است اینکه ایشان سطوح عالی حوزه را تمام کرده بود، ولی اینکه چند سال درس خارج خواند، به دلیل همان زندگی مخفی و تردد‌های ایشان، چندان مشخص نیست، ولی به طور یقین از کمترین فرصت برای تحصیل و تدریس استفاده می‌کرد. مثلاً از جلسات درسی که آن اواخر که در مشهد بود، داشت، نوارهای قدیمی ریلی باقی مانده که در آنها، ایشان درس صمدیه و دروس مقدمات حوزه را گفته، یعنی به محض اینکه فرصتی پیدا می‌شد، چند تالپه را جمع می‌کرد و به آنها آموزش می‌داد. خودش هم از تحصیل غافل نبود و در مباحث مختلف اسلامی، مثلاً درس تفسیر آقا میرزا جواد تهرانی در مشهد شرکت می‌کرد و یا به صورت خصوصی از بعضی از آقایان درس می‌گرفت و استفاده می‌کرد. جزئیات این مسائل را بیشتر باید از دوستانشان پرسید که بیشتر از چه اساتیدی درس می‌گرفت و تا چه سطحی خوانده بود.

**دیدگاه عدم اعتقاد حضرت امام به مبارزات مسلحانه و فعالیت‌های مبارزاتی شهید اندرزگو، چگونه با یکدیگر قابل جمع هستند؟**

از آنجا که تمام برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های شهید اندرزگو بر اساس خط سیر مبارزاتی امام بود، والده ما نقل می‌کنند هنگامی که شنید که امام در حق او دعا کرده‌اند، بسیار به خود می‌بالید که امام نسبت به او لطف داشتند. موقعی که ما بعدها خدمت امام رسیدیم، ایشان بسیار از شخصیت شهید اندرزگو تعریف و تمجید کردند و فرمودند: «ما مثل ایشان کم داشتیم و وجودشان برای انقلاب و نظام بسیار مایه برکت بوده است.» حضرت امام به شهید اندرزگو علاقه داشتند و اظهار محبت می‌کردند.

پس می‌توان این گونه نتیجه گرفت که امام با آنکه در سطح کلان، مبارزه مسلحانه را قبول نداشتند، اما در بعضی از مقاطع حساس و به شکلی محدود، بعضی از حرکت‌های مسلحانه را تأیید می‌کردند.

حضرت امام هیچ‌گاه به صراحت، حرکت‌های مسلحانه را تأیید نکردند. حرکت امام یک حرکت مردمی بود و به هیچ وجه نمی‌خواستند این حرکت به گروه خاصی منتسب شود. اوایل انقلاب همین مشکل وجود داشت و بعضی از گروه‌ها سهم خواهی می‌کردند. امام می‌خواستند این خواسته‌های غیر منطقی حتی از سوی نزدیک‌ترین افراد و کسانی که سابقه مبارزاتی هم داشتند، مطرح نشود و در این زمینه، بسیار جدی بودند و با کسی رودربایستی نداشتند.

یکی دیگر از جنبه‌های مغفول شهید اندرزگو، جنبه شخصیت



**ایشان قبل از انقلاب مطلع بود که سید مهدی هاشمی با ساواک همکاری می‌کند و او همان کسی است که چند سال بعد از انقلاب در سمت‌های مهمی مشغول به کار بود، در سپاه بود، مسئولیت نهضت‌های آزادیبخش را داشت و با گروه‌های مختلف ارتباط داشت. شهید اندرزگو قبل از انقلاب، با او قطع ارتباط و او را تهدید کرده بود و می‌دانست که او قاتل مرحوم شمس‌آبادی است و همین نشان می‌دهد که او در شناخت افراد، بصیرت زیادی داشت.**

داشته باشیم و مسیر را بشناسیم، طبیعتاً محبت به آنها و تبعیت از آنها هم می‌آید. در بحث حرکت حضرت امام هم همین طور است. چون ما حرکت ایشان را مبتنی بر احکام مسلم دینی و در مسیر طولی انبیا و ائمه می‌بینیم و شهید اندرزگو هم به این شناخت و تعیین رسیده بود که این مسیر، حق است، همه افراد و گروه‌ها را با این مسیر و خط می‌سنجید. ایشان مبارزه مسلحانه هم می‌کرد، ولی بخش اعظم مبارزه اش سخنرانی، تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام و آگاهی دادن نسبت به خط امام بود. در آن زمان می‌دانید که خیلی‌ها جرئت نمی‌کردند نام حضرت امام را حتی در خانه‌هایشان بر زبان بیاورند، اما ایشان در سخنرانی‌ها و روی منبر، به وضوح و علناً نام ایشان را می‌برد و همین نشان می‌دهد که شهید اندرزگو با شناخت کامل این مسیر را انتخاب کرده بود و پشت سر حضرت امام حرکت می‌کرد.

با توجه به اینکه شهید اندرزگو از شاگردان حضرت امام نبود و در درس ایشان هم شرکت نداشت، چگونه است که شناخت ایشان نسبت به شخصیت حضرت امام، حتی از برخی از شاگردان ایشان هم عمیق‌تر و مؤمنانه‌تر است که بدین گونه در خط امام گام برمی‌داشت و جانش را بر سر این کار نهاده بود.

حرکت امام که در سال ۴۲ شروع شد، شهید اندرزگو، یک جوان بیست‌ساله بود و در قم حضور داشت و سخنرانی‌های امام را پیگیری می‌کرد. وقتی که امام تبعید شدند، ایشان هر چند وقت یک بار خدمت امام می‌رسید. دوستان شهید اندرزگو می‌گویند که ایشان با عناوین مختلف، از جمله مهندس عربشاهی، خدمت امام می‌رسید. عده‌ای از طلبه‌ها ایشان را

معتقد بود. با گروه‌های خارج از ایران هم ارتباط و همکاری داشت، مثل جنبش‌هایی که در لبنان، فلسطین، سوریه، افغانستان، پاکستان و عراق فعالیت می‌کردند و لذا آشکار است که فراتر از مرزها می‌اندیشید و هدف او، اجرای احکام اسلامی و برقراری حکومت اسلامی در تمام کشورهای اسلامی بود.

شهید اندرزگو از کدام مقطع زمانی متوجه انحراف گروه‌های داعیه دار مبارزه، از جمله مجاهدین خلق شدند؟ همان طور که عرض کردم، آن طور که دوستان ایشان نقل می‌کنند، شهید اندرزگو از سال‌های ۴۹، ۵۰ متوجه این انحرافات شد. در این سال‌ها مبارزات جدی‌تر شده بود و گروه‌های مختلفی به صحنه آمدند، از جمله مجاهدین خلق. در این سال‌ها بود که بعضی از آقایان اصرار داشتند که امام، این گروه‌ها را تأیید کنند که ایشان این کار را نکردند. در مورد هوشیاری و بصیرت شهید اندرزگو می‌توانم به این نکته اشاره کنم که مثلاً در مورد سید مهدی هاشمی که در اوایل انقلاب، سمت‌های مختلفی هم داشت، یکی از دوستان شهید اندرزگو می‌گوید که ایشان قبل از انقلاب مطلع بود که سید مهدی هاشمی با ساواک همکاری می‌کند و او همان کسی است که چند سال بعد از انقلاب در سمت‌های مهمی مشغول به کار بود، در سپاه بود، مسئولیت نهضت‌های آزادیبخش را داشت و با گروه‌های مختلف ارتباط داشت. شهید اندرزگو قبل از انقلاب، با او قطع ارتباط و او را تهدید کرده بود و می‌دانست که او قاتل مرحوم شمس‌آبادی است و همین نشان می‌دهد که او در شناخت افراد، بصیرت زیادی داشت. حتی یکی از دوستان نقل می‌کند که یک بار در حضور او، شهید اندرزگو، سید مهدی هاشمی را تهدید کرده بود و این نیست جز اینکه خداوند به انسان عنایت خاصی می‌کند که بتواند از اطرافینش شناخت کافی به دست بیاورد.

منش و شیوه سیاسی ایشان هم از جنبه‌هایی است که زیر سایه کارهای مبارزاتی و برخورد‌های مسلحانه، مغفول مانده است، از جمله اینکه ایشان به رغم فعالیت مبارزاتی و سیاسی طولانی و مستمر و پر خطر، هیچ گاه به حزبی و گروهی هم وابسته نبود، با همه گروه‌ها همکاری داشت، ولی عضو حزب، به این معنی که خود را مقید به چهار چوب‌های حزبی بکند، نبود. مبنای این رویکرد چیست؟

علت این است که ایشان تمام ارادتش را برای حضرت امام در طایفه اخلاص نهاده است. انسان تا زمانی که حق را نشناسد، با ظواهری از حق مواجه می‌شود و هر زمان به سوی یکی از آنها گرایش پیدا می‌کند. یکی از شیوه‌های دشمن این است که باطل را در ظاهری از حق به مردم عرضه می‌کند و لذا نفاق پیش می‌آید. شهید اندرزگو، مسیر و حرکت امام را به عینه و به یقین، یک مسیر حق می‌دانست و ملاک و محکش در ارتباط با افراد، خط امام بود و هر کسی را که می‌دید در مسیر امام و جهت و خط ایشان حرکت می‌کند، با او همکاری می‌کرد و این دستور دین ماست که مردم باید پیوسته در مسیر حق باشند، دنبال حق باشند، حق مدار باشند، از خدا هدایت بخواهند. مادر داعیه پیوسته متوجه همین نکته هستیم و یاد نماز، هر روز چندین بار می‌گوییم، «اهدنا الصراط المستقیم» و یا حضرت رسول (ص) پیوسته از خداوند، هدایت می‌طلبند. همه اینها به ما نشان می‌دهد که ما جز یک مسیر و یک راه مستقیم، بیشتر نداریم و همگی باید بر آن صراط مستقیم باشیم. شهید اندرزگو به دلیل تعبد و تقیدش، مورد لطف خداوند قرار گرفت و خداوند صراط مستقیم را به ایشان نشان داد که همان و مسیر و خط امام بود. ایشان در بسیاری از موارد، حتی دوستانش را به این دلیل که در مسیر امام حرکت نمی‌کردند و یا گفته‌های خلاف امام بیان می‌کردند، رها می‌کرد. بسیار نسبت به این مسئله حساس بود. ما در بحث ولایت می‌گوییم ولایت را بشناسید، خود به خود تبعیت با آن می‌آید، یعنی وقتی که ما نسبت به ولایت اهل بیت، شناخت

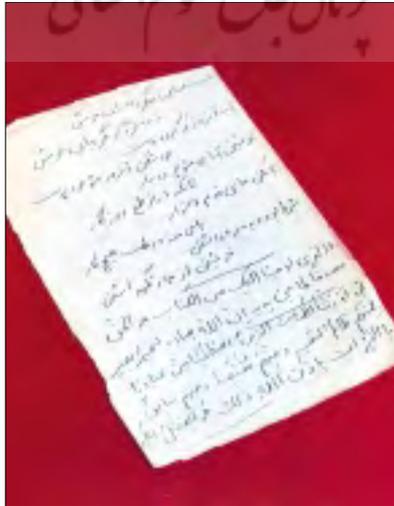
می‌شناختند و عده دیگر هم با ایشان بیگانه بودند. از پیامبر اکرم (ص) روایت داریم که در آخر الزمان مردانی می‌آیند که بهتر از کسانی که در دوره من هستند، به دین من عمل می‌کنند. نزدیکی و قرابت به نظر من برای شناخت و معرفت، چندان ملاک نیست. مهم آن علقه و علاقه معنوی و روحی است. مثلاً ممکن است کسی در یک شهر یا روستای دور افتاده با حضرت رضا (ع) در مشهد ارتباطی را برقرار کند که کس دیگری که در مشهد و در جوار ایشان هست، نتواند. او پس از قرن در تاریخ هست که هیچ وقت پیامبر (ص) را ندید، ولی پیامبر عبارات جالبی درباره او فرمودند. من نمی‌دانم که شهید اندرزگو آیا واقعاً در درس امام حاضر می‌شده یا نه، ولی این را می‌دانم که در منزل، خیلی راحت از امام صحبت و علاقه اش را به ایشان ابراز می‌کرد.

با توجه به اینکه شهید اندرزگو در فاصله سال‌های اوج قدرت گرفتن ساواک، دست به مبارزه مسلحانه زد و بی‌آنکه دستگیر شود، همیشه ساواک را در هم شکست، این سؤال مطرح است که این شیوه دقیق و ماهرانه و بسیار هوشمندانه مبارزه را کی و چگونه آموخت؟

بخشی از این مهارت‌ها به ویژگی‌های شخصیتی ایشان برمی‌گشت، از جمله تغییر چهره یا جعل اسناد که برای آنها آموزش ندیده بود. وارد کردن اسلحه و مخفی کردن آنها هم همین طور. شاید بتوان آن را به حس ششم ایشان ربط داد، ولی خود من معتقدم که این توانایی‌ها و مهارت‌ها تا حد زیادی به بعد معنوی شهید ارتباط پیدا می‌کند. به هر حال ایشان در لبنان یک سری آموزش‌های چریکی دیده بود، اما از بابت تغییر چهره، دوره‌ای ندیده بود و ابتکار شخصی خودش بود که از چهره‌ها و اسامی مختلف استفاده می‌کرد. بخشی هم به طمأنینه و آرامش وی ارتباط پیدا می‌کرد که علت اصلی آن تقوا و توکل به خدا بود. دوستانشان نقل می‌کنند که ایشان حتی در شرایط بسیار دشوار هم سکون و طمأنینه و آرامش خود را از دست نمی‌داد. آنها بسیار از شجاعت ایشان تعریف می‌کنند و اینکه در شرایطی که دیگران قادر به هیچ تحرکی نبوده‌اند، وی دست به اعمال متهورانه می‌زد و در مواجهه با مأمورین، بسیار خونسرد و آرام بوده است. یک بار صاحبخانه شان با مستأجری بر سر اجاره دچار اختلاف می‌شوند. ایشان برای حل اختلاف همراه آن دو به کلانتری می‌روند و عکس بزرگ خودش را زیر شیشه میز رئیس کلانتری می‌بندد. بی‌آنکه ذره‌ای دست و پایش را تکان دهد، می‌نشیند و مسئله را مطرح می‌سازد و طوری رفتار می‌کند که رئیس کلانتری فرصت نمی‌کند که حتی یک بار هم نگاهی به عکس زیر شیشه میزش بیندازد!

شهید اندرزگو در اشاعه این مهارت‌ها و روحیات در بین طلاب مبارز و غیر طلاب چقدر نقش داشت؟

ایشان بیشتر نقش آگاهی‌سازی را انجام می‌داد. از جمله اینکه رژیم تصمیم داشت در قم که شهری مذهبی است، چندین سینما بزند و با نمایش فیلم‌های مورد نظر خود، ابهت شهر را بشکند. شهید اندرزگو در منزل مراجع، از جمله آیت‌الله گلپایگانی سخنرانی‌های روشنگرانه انجام می‌داد و به طلبه‌ها آموزش داده بود که به محض حمله مأموران ساواک، فیوز برق را بکشند که همه جا تاریک شود تا او از فرصت استفاده کند و بگریزد. هنگامی هم که بنای سینما در قم شروع شد، به نگهبان آنجا گفته بود: «تو برو، چون قرار است که سینما را منقرض کنیم». و همین کار را هم کرد. فرصتی نبود که ایشان به طلبه‌ها آموزش چریکی بدهد. البته در جلسات خصوصی، به افراد مبارز رده بالا، طرز استفاده از اسلحه را آموزش می‌داد. می‌گویند که عموی ایشان تلویزیون گرفته بود و شهید اندرزگو دو تا برنامه را با دقت تماشا می‌کرد، یکی اخبار بود و دیگری فیلم‌های پلیسی. از دیگر مواردی که در شخصیت ایشان برای خود من جزو مجهولات است، ارتباطات گسترده‌شان است. کسی که زندگی مخفی و مبارزه



نمونه‌ای از یادداشت‌های شهید اندرزگو.





شود. مدتی هم یک سری از کتاب‌هایش را فروخت. بعضی‌ها هم خیر بودند و در زمینه خرید سلاح کمک می‌کردند و الان هم ما دنبال دو برادر هستیم به نام‌های حاج علی و حاج محسن بغدادی که خیلی متمکن بودند و به شهید اندرزگو بسیار ارادت داشتند و می‌گفتند هر چه این سید بخواید ما تأمین می‌کنیم و شهید برای خرید اسلحه از آنها پول می‌گرفت. برای ترور شاه هم چند تن از بازاری‌های معتمد را با واسطه دیده بود. می‌گفتند ترور شاه در آن زمان یک میلیون تومان هزینه داشته، یعنی برای اینکه سلاح و جا و مکان فراهم بشود، این مقدار پول لازم بود. صحبت کرده بودند و قرار بود دو نفر از بازاری‌های متدین، این پول را تأمین کنند. کسانی بودند که حمایت مالی می‌کردند و به حرکت ایشان اعتقاد داشتند.

شهادت ایشان بسیار راز آلود به نظر می‌رسد. تعامل شهید اندرزگو با انقلاب مثل پدری است که کودکی را به جوانی می‌رساند و به اجتماع تحویل می‌دهد و خود از دنیا می‌رود؛ چون ایشان عملاً تا سه ماه قبل از انقلاب از بسیاری از حرکت‌های انقلابی حمایت کرده بود. ایشان اهل لو رفتن، آن هم به آن شکل ابتدایی نبود، چون هم با سیستم شنود آشنایی کامل داشت و هم طی سال‌ها مبارزه مسلحانه و مخفی، ساواک نتوانسته بود در اوج قدرت خود، او را دستگیر کند و دستگیری شهید را ماه‌هایی که ساواک و رژیم توان سابق را نداشتند، کمی عجیب به نظر می‌رسد. شما

از نحوه شهادت ایشان چه تحلیلی دارید؟

شهادت ایشان در شهریور سال ۵۷، یعنی اوج گیری انقلاب پیش آمد، یعنی زمانی که مردم کاملاً هوشیار و آماده مبارزه و تظاهرات بودند. هدف ایشان هم همیشه آگاه کردن مردم درباره ماهیت رژیم بود و وقتی این امر به وقوع پیوست، فعالیت ایشان هم در این زمینه کم شد، غیر از طرح ترور شاه که همچنان در ذهن ایشان بود. از سوی دیگر حضرت امام بسیار به ایشان سفارش می‌کردند که مراقب خودش باشد. شهید در این اواخر، دیگر با خودش اسلحه حمل نمی‌کرد، در حالی که در دوران مبارزه، همیشه مسلح بود. نکته دیگر اینکه به فرموده قرآن، زمان اجل، لحظه ای پس و پیش نمی‌شود و شهید نسبت به شهادت خود آگاهی پیدا کرده بود. نمی‌دانم به صورت رؤیای صادقه بود و یا از اولیا کسی به ایشان گفته بود. ایشان همیشه دعایی همراهش بود که یکی از بزرگان در مشهد به او داده بود و او را از خطرات حفظ می‌کرد. آن روز وضعیت پیش آمد که دیگر این دعا اثری نکرد و خود ایشان هم از شهادتش مطلع بود و قبل از شهادت به رفقایش گفته بود که دل کندن از زن و فرزند، بسیار مشکل است، اما چون راهی که پیش رو دارم، نورانی و مسیری عظیم است، انسان این را می‌پذیرد. قبل از اینکه به تهران بیاید و این حادثه پیش بیاید، مادر می‌گویند که از خواب بیدار شده بود و در خانه راه می‌رفت و حضرت صاحب الزمان (عج) را صدا می‌زد و به مادر گفته بود، «این آخرین بار است که مرا می‌بینی و سعی کن فرزندان مرا خوب تربیت کنی».

با توجه به اینکه به هنگام شهادت پدر، شما خیلی کوچک بوده‌اید، آیا خاطره خاصی از ایشان دارید و در مجموع از رابطه شهید با زن و فرزند چه نکاتی را شنیده‌اید؟ یکی از دلایلی که ما خاطرات کمی داریم، به خاطر این است

زندگی و مبارزاتی خود را از آن وجوه و تأمین می‌کرد. اجازه حسیه داشتند یا اجازه شفاهی؟ یعنی اجازه مکتوب به شکل متعارف داشتند یا شفاهاً اجازه گرفته بودند؟ نمی‌دانم، اما این را می‌دانم که بخشی از هزینه‌های زندگی اش از این طریق تأمین می‌شد. مثلاً مادرمان نقل می‌کنند که در آن زمان که ۶۰ هزار تومان پول بسیار زیادی بود، ایشان چهار ماه رفت مسافرت و این پول را گذاشت در منزل. بعد خودش رفت به حج و نجف و مسافرت‌های دوره‌ای که می‌رفت. مادرمان می‌گویند در آن چهار ماه، فوقش هزار تومان از آن پول را می‌توانستم خرج کنم و ترسیده بودم که با چند تا بچه کوچک و تک و تنها، این همه پول در خانه مانده است. شهید به شدت سفارش کرده بود که خیلی با احتیاط از این پول خرج



**یک بار صاحبخانه شان با مستأجری بر سر اجاره دچار اختلاف می‌شوند. ایشان برای حل اختلاف همراه آن دو به کلانتری می‌روند و عکس بزرگ خودش را زیر شیشه میز رئیس کلانتری می‌بیند. بی‌آنکه ذره‌ای دست و پایش را گم کند، می‌نشیند و مسئله را مطرح می‌سازد و طوری رفتار می‌کند که رئیس کلانتری فرصت نمی‌کند که حتی یک بار هم نگاهی به عکس زیر شیشه میزش بیندازد!**

مسلحانه را در پیش گرفته، قطعاً باید به نحوی زندگی کند که کمترین ارتباط و نمود را در جامعه داشته باشد، اما ما وقتی به جاهای مختلف می‌رویم، می‌بینیم از شمال تا جنوب ایران و در سایر کشورهای منطقه، افراد زیادی از ایشان خاطره دارند که واقعاً برای ما حیرت آور است. ارتباطات گسترده برای کسی که مبارزه مخفی می‌کند، نقطه آسیب است، ولی ایشان با رعایت مسائل امنیتی این ارتباطات را برقرار می‌کرد و لو هم نمی‌رفت. مثلاً می‌گویند به نحوی رفتار می‌کرده که دو نفر که او را می‌شناختند، بعد که با هم دوست می‌شدند، مطلع نبودند که هر دو ایشان با شهید اندرزگو رابطه دارند. ایشان تا این حد در رعایت مسائل امنیتی مهارت داشت. همیشه قرارها را خودش تنظیم می‌کرد و نمی‌گذاشت دیگران برایش ساعت ملاقات را تعیین کنند، چون این احتمال را می‌داد که ساواک آنها را تعقیب کند. بدون اینکه طرف، خودش از این مسئله مطلع باشد. او هرگز به قرارهایی که دیگران برایش تنظیم می‌کردند نمی‌رفت و به این ترتیب، همیشه بر برنامه‌هایش تسلط و کنترل داشت. بسیار آدم پر ارتباطی بود و شوخ طبعی و بشاش بودن او معروف بود و دوستانش بسیار از صفا و صمیمیت او سخن می‌گویند. یکی از نکاتی هم که دیگران را به ایشان جذب می‌کرد، همین روابط عمومی قوی بود و حتی کسانی هم که تمایلات دینی نداشتند، جذبش می‌شدند. مادرمان نقل می‌کنند که یک وقتی که در چیدار زندگی می‌کرد، امام جماعت مسجدی بود و عده‌ای

جوان بیکاره همیشه بیرون مسجد می‌ایستادند و به مسجد نمی‌رفتند و نماز نمی‌خواندند. شهید اندرزگو با رفتارش توانست آنها را جذب کند و به مسجد بیاورد. این شیوه برای طلبه‌هایی که می‌خواهند با قشر جوان ارتباط برقرار کنند، می‌تواند بسیار آموزنده باشد که شیوه جدیدی هم نیست و انهم ما با اخلاق حسنه، حتی مخالفین خود را هم جذب می‌کردند. این اولین شیوه کارآمد تبلیغ دین است. منابع مالی ایشان برای تهیه اسلحه و انتقال آنها به کشور که علی‌القاعده هزینه بالایی هم دارند، چه کسانی بودند و چگونه به ایشان اعتماد می‌کردند؟

ایشان چند جور فعالیت داشت. یکی اینکه در فرصت‌های مناسب، کاسبی می‌کرد، مثلاً مدتی چای فروشی می‌کرد، بنایی می‌کرد و حتی می‌گویند که در مشهد، با یکی از دوستانش، به صورت اشتراکی، زمینی را خریده و ساخته بود و از منافع آن، زندگی اش را اداره می‌کرد. ایشان اهل کسب و کار و تجارت بود. از جمله فرش فروشی، زعفران فروشی و کارهای مختلفی می‌کرد. یک بخشی از زندگی اش هم از طریق وجوه تأمین می‌شد، یعنی علمایی که ایشان را می‌شناختند و به حرکت ایشان اعتقاد داشتند، وجوه و شرعیه را به ایشان پرداخت می‌کردند. می‌دانید که علما در مورد محل پرداخت وجوه شرعیه خیلی دقت می‌کنند و برای هر کاری از این وجوه هزینه نمی‌کنند و خیلی احتیاط می‌کنند، چون سهم امام زمان (عج) است که به صورت امانت در اختیار علما قرار گرفته است و مردم نباید به مراجع پرداخت می‌کنند و لذا مراجع و علما روی این وجوه حساسیت بسیار زیادی دارند و دقت می‌کنند که این پول در هر جایی خرج نشود و معمولاً آن را در جاهای عام المنفعه‌ای چون بیمارستان، درمانگاه و مدارس هزینه می‌کنند و ایشان بخشی از هزینه‌های

### شهادت

**همیشه قرارها را خودش تنظیم می‌کرد و نمی‌گذاشت دیگران برایش ساعت ملاقات را تعیین کنند، چون این احتمال را می‌داد که ساواک آنها را تعقیب کند، بدون اینکه طرف، خودش از این مسئله مطلع باشد. او هرگز به قرارهایی که دیگران برایش تنظیم می‌کردند نمی‌رفت و به این ترتیب، همیشه بر برنامه‌های تسلط و کنترل داشت.**

که پدرمان خانه نبود، اما مدتی که بود، چون خیلی باعاطفه بود و محبت شدیدی به زن و فرزند داشت، تأثیرش عمیق بود. گاهی پشت تلفن که با مادرم حرف می‌زد، از دوری او و بچه‌ها دلنگن بود و گریه می‌کرد و عاطفه و محبت خود را با حرف‌ها و دلجویی‌هایش بروز می‌داد. الان یکی از مشکلاتی که داریم این است که پدر و مادر، محبت خود را نسبت به خانواده بروز نمی‌دهند و در بیان خود به فرزندانشان نمی‌فهمانند، ولی ایشان در این زمینه بسیار حساس و مقید بود. با اینکه برای خرید اسلحه یا آوردن اعلامیه‌های امام و کارهای مبارزاتی به سفر می‌رفت و پیوسته در معرض تعقیب و خطر بود، اما بهترین سوغاتی را برای ما می‌خرید. یادم هست از مسافرتی که می‌آمد، اسباب بازی‌های خیلی قشنگی برای ما می‌آورد که همین نشان می‌دهد در آن فشار عصبی ناشی از تعقیب و گریز و خطرات ناشی از مبارزه مخفی و مسلحانه، لحظه‌ای از خانواده غافل نبود. مادر حال حاضر، اگر به یک مأموریت کاری برویم، برای توجه نداشتن به خانواده و سوغاتی نیاوردن، هزار جور بهانه می‌آوریم، ولی ایشان در آن دغدغه‌های هولناک خروج از مرز و ورود به کشور و آوردن اسلحه و این جور کارها، می‌رفت و برای زن و بچه‌اش خرید می‌کرد و سوغاتی می‌آورد و این نشان می‌دهد که ایشان به عنوان یک مسلمان مبارز، چه شخصیت جامع‌الاطراف داشته و چند جنبه‌را چگونه در خود جمع کرده بود و مسائل خانوادگی و توجه به زن و فرزند را با مسائل مبارزاتی، خلط نمی‌کرده. یک بار ایشان برای ما تفنگ اسباب بازی خریده بود و ما که سه برادر و سن‌هایمان به هم نزدیک بود، دعوایمان شد. علاقه داشت این جور اسباب بازی‌ها را برای ما بخرد که از بچگی با اسلحه و مبارزه مسلحانه آشنا شویم. یادم هست که از این تفنگ‌های فضایی بود که

وقتی شلیک می‌کردی، از دهانه آن نوری قرمز و شبیه آتش بیرون می‌آمد و صدای داد. توی دعوا اسلحه‌هایمان شکسته بود. ساعت ۱۲،۱۱ شب بود، سوار موتور کاری خود شد و در آن شرایط زندگی مخفی که اگر یک پلیس سر راهش می‌آمد، بیم دستگیری و مرگ بود، رفت بازار و دو باره برای ما اسباب بازی اسلحه خرید و برگشت. مغازه‌های اطراف حرم همیشه باز هستند. ایشان این قدر نسبت به بچه‌هایش حساسیت داشت. این الگوی جالبی است برای ما که در جمهوری اسلامی خدمت می‌کنیم که متوجه باشیم حتی اگر در حساس‌ترین پست هم هستیم، دلیل نمی‌شود که همسر و فرزندانمان به خاطر مسئولیت سنگین ما مورد غفلت قرار بگیرند و خدای نکرده در تربیت فرزندان، کم بگذاریم و همسرمان خسته و دل‌سرد بشود. شهید اندرزگو با آن وضعیت و در حالی که ساواک با همه توان در تعقیب او بود و با آن همه مسئولیت و فشار عصبی، به خانواده اهمیت می‌داد و لحظه‌ای از زن و فرزند غافل نبود. نکته مهم اینکه به فقرا و مستمندان هم اهمیت می‌داد و حواسش به همه بود و به در خانه نیازمندان و فقرا می‌رفت. مادرم نقل می‌کنند که گاهی شب‌ها دیر می‌آمد و وقتی از او می‌پرسیدم کجا بودی؟ می‌گفت که به محله‌های فقیرنشین مشهد رفته که به خانواده‌ها کمک کند. می‌خواهم این را عرض کنم که در حال حاضر اگر مسئولین ما به فکر یتیمان و فقرا نباشند، و یا در مهمانی‌های آنها، فقرا راه نداشته باشند، این کار توجیه ندارد. یک‌جا هم عرض کردم که اگر خداوند انمه و انبیا را هم برای بی‌توجهی‌های ما حجت نیاورد، امثال شهید اندرزگو را حجت می‌آورد که این بنده ما با آن همه فشار و مسئولیت و خطر، لحظه‌ای از یاد بندگان من غافل نبود و شما چگونه مسئولیت و سختی کار را بهانه می‌کنید و به

مردم نمی‌رسید؟ مرحوم ابوترابی نقل می‌کرد که ایشان به جد دنبال کار مردم بود و اگر جایی و به کسی سفارش می‌کرد، همیشه پیگیری بود که آیا آن کار به نتیجه رسیده است یا نه. آیا فلان بسته را به در آن منزل رساندند یا نه. این طور نبود که نزد خودش توجیه کند که چون دارم مبارزه می‌کنم، لذا نیازی نیست که توجه کنم که یک کمک مالی کوچک به کسی رسیده یا نه، چون همه حرکت ایشان برای این بود که فاصله‌های طبقاتی و اجتماعی از بین برود. در حال حاضر که زمینه برای خدمت به مردم، به همه شکل آماده است، واقعاً اگر کسی کاری از دستش برپایید و انجام ندهد، باید در پیشگاه خداوند پاسخگو باشد، تمام هم و غم شهید اندرزگو هم کمک



مهرماه ۱۳۷۶. از چپ سید مهدی و سید محمود اندرزگو.

به مردم بود. چه عواملی موجب شد که شما شیوه زندگی پدری را که در خردسالی از دست دادید، به عنوان یک الگو بپذیرید، در حالی که بسیاری از کسانی که سال‌ها در کنار پدر بوده‌اند، او را و شیوه‌هایش را قبول ندارند.

مشکلی که خانواده‌های فعلی به آن دچار شده‌اند، بی‌اعتمادی اعضای خانواده نسبت به یکدیگر است که از بی‌صدافتی نشأت می‌گیرد و پدر و مادرها آن گونه که باید با فرزندان صادق نیستند، یعنی اگر وعده‌ای می‌دهند به آن عمل نمی‌کنند و به آن پایبند نیستند و یا در رفتار و منش خود طوری عمل می‌کنند که فرزند احساس می‌کند این یک حرکت منافقانه است. بعضی از خانواده‌ها از بی‌نماز بودن فرزندانشان گلایه می‌کنند. باید از اینها پرسید که آیا خودشان هیچ وقت نماز با توجه خوانده‌اند که از فرزندانشان چنین انتظاری دارند؟ ما طلبه‌ها در میان خدمان یک اصطلاحی داریم. می‌گوییم اگر روحانی نماز شب خواند، مردم نماز اول وقت می‌خوانند. اگر او نماز اول وقت خواند، مردم نماز صبحشان را قبل از طلوع آفتاب می‌خوانند و اگر او نمازش را قبل از طلوع آفتاب خواند، نماز مردم قضا می‌شود. در مورد پدر و مادر و بچه‌ها هم همین طور است. اگر بچه‌ای دید که پدر و مادرش از خواندن نماز لذت می‌برند، او هم مشتاق می‌شود که ببیند موضوع از چه قرار است. در بحث مطالعه و آموزش هم همین طور است. مثلاً پدری خودش اهل مطالعه نیست، از فرزندش توقع دارد که کتابخوان باشد یا روش بدتری که پیش می‌گیرند، این است که می‌گویند، «بچه جان! ببین من درس نخواندم، کجا هستم.» در حالی که روش قرآن بر خلاف این است. ما ابتدا باید بشارت دهنده باشیم، بعد اذار بدهیم. انبیا ابتدا بشارت دهنده هستند، بعد از آتش جهنم می‌ترسانند. پدر و مادر باید به صورت عملی نشان بدهند که اهل مطالعه و علم هستند، بعد از فرزندانشان بخوانند که این چنین باشند. آنها باید نشان بدهند که اهل یادگیری هستند، دوست دارند پای درس علمای برون، پای مجلس آدم‌های فهمیده بنشینند. فرزند باید این را ببیند تا یاد بگیرد. پدر و مادر که خودشان اهل یادگیری نیستند و فقط فرزند را از آینده و مسائلی که پیش خواهد آمد، می‌ترسانند، طبیعتاً او هم از یادگیری بیزار می‌شود. در امور معنوی هم همین طور است. اگر پدری با علاقه و اول وقت نماز بخواند، فرزند هم جذب می‌شود. بسیاری از مسائل تربیتی باید در کودکی صورت بگیرند، در حالی که ما سنین پایین را راه می‌کنیم و الگوی درستی به کودکان ارائه نمی‌دهیم و بعد آنها وارد جامعه می‌شوند و جامعه هم نمی‌تواند الگوهای سالم تربیتی را به آنها بدهد و بچه‌ها دچار آسیب می‌شوند. هفت سال اول زندگی کودک را باید در یابیم و این کاری بود که شهید اندرزگو می‌کرد. ما علاقه پدر نسبت به خودمان را احساس می‌کردیم و الان هم این احساس همراه ماست و با اینکه سال‌هاست که پدرمان شهید شده، اما همگی اعتقاد داریم که ایشان واقعاً به ما محبت داشت. یعنی اسم بچه‌هایش را که می‌برد، اشک می‌ریخت. یک نامه از سوره‌ی برای مادرمان نوشته و در آن با تعابیر جالبی از ما نام برده بود، مثلاً گفته بود که مهدی جیغ جیغو را ببوس، چون خیلی شلوغ می‌کرد و یا مرا نوشته بود محمود شکمو را ببوس، چون توی بچگی خیلی خوش خوراک بودم. خلاصه هر کداممان را طوری نامیده بود که معلوم می‌شد دقیقاً می‌دانست که هر کدام چه ویژگی‌هایی داریم. ■